

پیشنهاد به یک دوست

برای چاپ

## اسماعیل خویی

پادداشتی بر  
آزمون برگزیدگی،  
جهانگیر صداقت فر

ازانتشارات بنیاد جامعه ی دانشوران، لس آنجلس، بهار ۱۳۸۲  
چاپش از: شرکت کتاب، لس آنجلس، کالیفرنیا

هم از آغاز باید بگویم، به بانگ بلند، که ناب شعر نیست آنچه مرا به سخن گفتن از " آزمون برگزیدگی " دومین دفتر از شعرهای جهانگیر صداقت فر، بر می انگیزد. شعر، در گرایش گوهرینه ی خود به ناب بودن، از زمان، چون زمانه، همیشه فرا می گذرد. و از همین رو، بررسی ی زیباترین کوشش های شاعرانه ی هر امروزی را، در این راستا، همیشه می شود گذاشت برای فردا. خودم را می گویم.

من سالهاست که می خواهم از شعر برادرم دکتر محمد رضا شفیع ی کدکنی سخن بگویم؛ و بکوشم، یعنی، تا سایه ای را که چهره ی والای دانشگاهی ی او بر چهره ی زیبای او در شعر امروزی ما افکنده است پس بزنم. یا، و همچنین، گپ و گفتی داشته باشم از شنگی و سر خوشانگی ی شخصیت شعری ی برادر دیگرم سعید جان یوسف، در کنار \_ یا حتا در برابر \_ شخصیت سیاسی ی او که همیشه اخمو می نماید و سخت سختگیر. یا از صمصام جان کشفی، دیگر برادرم، که شعرش پیوسته به آب مانده تر می شود در ناب بودن روانه ی خویش. یا و، اوو ه ه ه! البته \_ از زیبا خانم کرباسی، شعر دخت و شعر بانوی بی همالی خودم، که عشق گزیرناپذیر و گزیرناپذیرش به شعر، همه ی عشق های دیگرش را محو و بی رنگ می کند، همچون آفتاب که هر درخشش دیگری را. یا نازنین خانم رخشنده، که در انگلیسی زبان باز کرده است به سرودن. یا از عسگر جان آهین! \* ... یا ...

و سالهاست، اما، که این همه را هر روز، یعنی هر امروز، می گذارم برای فردا:  
نه به دلخواه، بل به ناگزیر:

چرا که هر امروزی با خود کارهایی پیش می آورد که نمی توان به فرداشان افکند.

\_ نمونه؟

\_ همین " آزمون برگزیدگی "، دومین دفتر از شعرهای جهانگیر جان صداقت فر، که در ۱۱۰ صفحه چاپ و منتشر شده است، از سوی بنیاد جامعه ی دانشوران لس آنجلس، بهار ۱۳۸۲.  
در این دفتر، برخی از شعرهای " غریبانه "، نخستین دفتر از شعرهای جهانگیر، نیز آورده شده اند. و به درستی:

چرا که آن شعرها را نیز می توان، یعنی می باید، پاره ها یا تارهایی گرفت از موزائیک یا بافتار همسرشته ای که، در کُلیتِ خود، همانا باز نگرستن شاعری نیمایی ست در سرشت و سرنوشتِ تبار یهودی ی خویش.

و همین است و جز این نیست، به راستی، آنچه " آزمون برگزیدگی " را، چون یک دفتر شعر، در چشم من برجسته می دارد و پرداختن به آن را وظیفه ای که نمی توان، یعنی نمی باید، به فرداش افکند. جهانگیر، در بینش شعری ی خویش، \_ همچون برجسته ترین آموزگارانِ زبانی ی خود، جاودانیانِ اخوان و شاملو \_ شاعری ست نیمایی؛ و شعرهای او در این دفتر را، تنها با نگرستن در ضربآهنگ و بافتار سخن، می توان دو دسته کرد:

شاملویی ها \_ بگویم \_ و اخوانی ها.

و هر دو دسته نیز، اینجا و آنجا، نیازمند ویرایش.

شاملویی ها در واژه بندی؛ و اخوانی ها در وزن و قافیه نیز.

در این نمونه ها بنگرید، از شاملویی ها:

" ای قوم برگزیده

ای آنکه ودیعه ی ایمان  
ارمغان عتیقه ی توست به مردم دنیا... ( صفحه ی ۷۳ )  
یا:

" لوح صیقل ارادت مان " ( صفحه ی ۴۹ )  
یا:

" لگه هایی هست  
بر دامان ننگ آلوده ی تاریخ  
کش هزاران چشمه ی تطهیر  
- هرگز -

پاک نتوان کرد. " ( صفحه ی ۱۵ )  
که " نتوان "، در آن باید بشود: " نتواند "؛ که، در آن صورت، وزن شعر در هم می ریزد. اما به من چه؟  
می شود از اخوان جان کمک گرفت: " پاک نتوان کرد " را برداشت و به جایش گذاشت:  
" شست نتواند ".

یا:  
" کدام بریده دستِ تطاول  
پرواز صلح را  
در آستانه ی معبد ما  
به مذبح ظالمانه ی جهل  
گردن زد؟ " ( صفحه ی ۴۶ )

که، چنین که هست، " بریده باید " گفتن به " دستِ تطاول " را به گونه ای دم بریده در خود دارد؛ و تنها  
راه نجات کلام همانا حذف کردن واژه ی " بریده " است.  
یا " نشکفت "، در صفحه ی ۴۵، سطر سوم، یا " شکیبانه " در صفحه ی ۶۱ سطر سوم، یا " حالیا "، در  
صفحه ی ۷۸ سطر دوم، که می بایست به ترتیب باشد، یا بشود: " نشکفاند "، " شکیبیا " و " هم  
اکنون ".

باری.  
و این هم چند پاره از اخوانی ها:  
" من در اینجا یادگار روزگار پرغرور راد مردانم؛  
یادبود اولین منشور آزادی ز عصر پر شکوه شاه شاهانم. " ( صفحه ی ۱۴ )  
" مردان " را با " شاهان " - یعنی که، در حقیقت، " مرد " را با " شاه " - در عروض نیمایی نیز نمی توان  
همقافیه گرفت، آنهم، به ویژه، در نبود هر قافیه ی دیگری.

یا:  
" فضا نیرنگ آلوده است . . .  
و آغوش رفیقان سرد و فرسوده است. " ( صفحه ی ۹ )  
قافیه بستن " فرسوده " با " آلوده " البته غلط نیست، بل که، ساختگی است و از دور داد می زند که  
به شعر تحمیل شده است.

یا:  
" به زیر گام های خسته ات در در امتداد راه  
عقیم خاک مار می زاید. " ( صفحه ی ۹ )  
که، شاید، خطای چاپی است؛ و درست آن این است:  
" عقیم خاکِ مادر مار می زاید " ؟

به زبان و بیان صداقت فر در " آزمون برگزیدگی " تکتی های دیگری نیز می توان گرفت. شاعر ترکیب  
های واژگانی می سازد که، گاه، از دیدگاه دستوری، پذیرفتنی نیستند. برای نمونه، " کودکِ از ترس  
قالب تهی کرده " را، نه به انگیزه ی فشرده گویی می توان " کودک قالب تهی از ترس " ( صفحه ی  
۳۲ ) کرد و نه به هیچ بهانه ی دیگری.

بس کنم، اما، از این گونه خرده گیری ها: که قصدم، به هیچ روی، نقد نوشتن به شعر جهانگیر نیست. قصدم، اینجا و اکنون، تنها و تنها سخن گفتن از شادی ی سرشاری ست که خواندن " آزمون برگزیدگی " بر من ارزانی داشته است.

این، تا آنجا که می دانم، نخستین باری ست که یک شاعر ایرانی ی پارسی زبان نیمایی سرای یهودی از خود بیرون می آید و، به بانگ بلند، از آیین و از قومیت خود می سراید: آنهم نه چون یک " این است و جز این نیست " گوی کوردل خیره سر واپس مانده، بل، که چون روشن اندیشی امروزی، پاکدل و آزاده، که، آنجا که سخن بر سر حقیقت است، آماده است تا " چار تکبیر زند یکسره بر هر چه که هست. "

بگذارم خودش سخن بگوید:

" من همیشه به خود آدم اندیشیده ام، به... این آفریده ی رو به تکامل در درازنای اعصار. [ بنیاد ] تفکر من در طیف رنگارنگ نسل های بشر - ای مسافران سفینه ی خاک - همگوهری، همطرازی و همسرنوشت بودن آنان بوده [ است ] همواره. ایجاد تفاوت ها و دیگرگونه بودن ها بنیاد بر نظام های بی اساس و قراردادهای نژادگرایانه دارد که از آغاز تاریخ تمدن پروریده ی مغرضانی کژاندیش بوده است. چرا که به قول شیخ:

بنی آدم اعضای یک پیکرند

که در آفرینش ز یک گوهرند:

چو عضوی به درد آورد روزگار،

دگر عضو ها را نماند قرار.

من نیز هوشیارانه خود را عضوی از این پیکره ی یگانه می پندارم و درد هر عضو دیگر دلم را سخت به درد می آورد:

" بر گرده کوه وار غم دگران،

بارم گران و دل نگران...

که می برد این بار را به خانه،

من ار نبرم؟

که؟

من اگر روزی

بشکنم کمرم؟ " ( صفحه ی ۱ )

ایران دمکراتیک آینده به شاعران و، به طور کلی، به هنرمندان و روشنفکرانی نیازمند است که هم ایرانی بودن خود را باور داشته باشند و هم قومیت یا " ملیت " ویژه ی خود را؛ و به این هر دو ببالند؛ و هر یک را کامل کننده ی آن دیگری بشناسند؛ و گر نه آنچه " ستم ملی " نامیده می شود، با همه ی راست ها و دروغ هایش، زندگانی را به کام ایرانیان آینده تنگ خواهد کرد.

جهانگیر صداقت فر چنین شاعری ست، خوشبختانه: شاعری که ایرانی بودن خود را به همان اندازه دوست می دارد که قومیت و آیین تباری ی خویش را. در شعری به نام " مبارک بادت این منصب در این دوران بحرانی " که آن را " به شوق انتخاب مٹشه کتساو ایرانی تبار به مقام ریاست جمهوری ی اسرائیل " سروده است، می گوید:

" این خلف زاده

پشت بر پشت بزرگان زمان دارد.

این نبیر دانیال و مردخای پیر

از فروغ دانش و فضل نیاکانش نشان دارد.

مهر مادر خاک،

مهر ایران را درون جان نهان دارد.

بر سپید و آبی ی ذهنش رسالت را

یادگاری از درفش کاویان دارد.

از دلِ توفان و بوران گرچه زائیده ست  
در درون سینه، اما، تحفه ی رنگین کمان دارد. " ( صفحه ی ۶۸ )  
طبیعی ست، البته، که هم در این شعر و هم در بسیاری شعرهای دیگر خود، صداقت فر از رنج و  
شکنج تاریخی ی مردم خویش سخن بگوید و از آرزوی صلح، که یکی از دلنشین ترین بیان هایش را در  
شعر " قدیش در سوگ قربانی ی کبوتر صلح، اسحق را ببین " یافته است.

جهانگیر جان!  
به شعر فردای ایران خوش آمدی. جانِ شعری ات سرشار و پر آفرینش باد.  
اسماعیل خویی  
پنجم سپتامبر ۲۰۰۳ \_ بیدرکجا